

تحول وجودی انسان در عهد جدید

اسماعیل علی خانی *

چکیده

از موضوعات مهم در ادیان توحیدی، سلوک و تحول معنوی انسان است. این تحول را در مسیحیت می‌توان با روی‌کردهای متفاوت عرفانی، کلامی و کتاب مقدسی مورد توجه قرار داد. از سوی دیگر، این سلوک معنوی را می‌توان از ابعاد گوناگون، نظیر جایگاه آن در دین، تأثیر آن در زندگی دنیوی و اخروی، راه‌های تقرب و سلوک به خدا و ... مورد بررسی قرار داد. اما یکی از پرسش‌های مطرح در این‌جا این است که خود این سلوک به چه معنا و از چه سنخی است. سخن در این است که چه رخ می‌دهد که سالک الی‌الله به کمال دست می‌یابد؛ آیا تحولی حقیقی در او رخ داده است یا تشریفاً او را کامل و مقرب خدا می‌خوانند؟ در مسیحیت و مشخصاً عهد جدید، این سلوک عرفانی و کمالی، تحولی وجودی، حقیقی، تشکیکی و در عین حال بیشتر اعطایی است و با واژگانی نظیر تقدیس، اتحاد با خدا و مسیح و نورانی شدن بیان می‌شود؛ که شاکله‌ی این نوشتار را شامل است.

واژه‌های کلیدی: ۱- تحول، ۲- تقدیس، ۳- اتحاد، ۴- تشبه به مسیح، ۵- نجات، ۶- حیات جدید، ۷- فرزند خدا.

۱. مقدمه

در مسیحیت نیز، همچون همه‌ی ادیان الهی، بحث رستگاری، سعادت و کمال انسان، که از منظر دینی، تقرب به حق تعالی است، مطرح شده است. مطابق الاهیات رسمی کلیسای کاتولیک، خداوند آدم را بر صورت خود و شبیه خود (پیدایش، ۱: ۲۷) و فرزند خود آفرید (۲۶، ص: ۸۵۳). اما آدم با گناه نخستین، از خالقش دور و بیگانه شد. او دعوت شده تا با بازگشت مجدد، نمونه‌ی خدایی را عمق بخشد و مقدس شود (رومیان، ۱: ۷). او

Ismailalikhani@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۰/۳۰

* استادیار مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۱۱

باید بیاموزد که دوباره به جانب خداوند گام بردارد و تصویر الاهی را با تمام شکوه و جلالش، به روح خود بازگرداند. انسان فقط هنگامی انسان است که مانند خدا شود و با خدا در دوستی و محبت سلوک کند؛ و تنها ایمان و فیض می‌تواند باعث بازگشت کامل انسان به سوی خدا شود، زیرا عقل انسان با گناه نخستین، چنان تاریک شده که بدون نور ایمان، مصون از خطا و اشتباه نیست (۳۰، ص: ۱۴۰).

در این الهیات، مراحل برای نزدیک ساختن انسان دور شده از خدا به خدا مطرح می‌شود. نقطه‌ی عطف این نزدیک شدن، عیسی مسیح (ع) است. او انسان جدیدی است که نقطه‌ی تلاقی میان انسان و خدا است؛ زیرا او هم کاملاً انسان و هم کاملاً خدا است (۹، ص: ۲۲-۲۳). مسیح منجی برای انسان ساقط شده از فرزندگی خدا دو کار انجام داد: نخست این که با فدیة و صلیب، مانع فرزند خدا شدن را از سر راه انسان‌ها برداشت و آنان را از گناه نخستین و پیامدهای آن و هلاکت ابدی رهایی بخشید و در واقع زمینه‌ی نزدیکی انسان به خدا را مهیا کرد و دیگر این که با تجسد در قالب انسان، با ارائه‌ی الگویی آرمانی، به مثابه‌ی فرزند محبوب خدا، مقتضی لازم برای فرزند خدا و نیز فرزند کامل و محبوب خدا شدن را برای انسان‌ها مهیا نمود.

مسیح در مرحله‌ی اول، انسان‌های گناه‌کار را عادل‌شمرده، طبیعت نو و حیات جدید به آنان بخشید و آنان را با خدا آشتی داد؛ تعبیری که لزوماً تقابلی هم با هم ندارند و بیانی متفاوت از یک واقعیت هستند و هم‌زمان نیز محقق می‌شوند. به مجموعه‌ی این امور «نجات»^۱ گویند.

پس از کار اول، یعنی نجات، کار دوم مسیح این است که با تجسد در قالب انسان، با ارائه‌ی الگویی آرمانی، به مثابه‌ی فرزند محبوب خدا، مقتضی لازم برای فرزند خدا و نیز فرزند کامل و محبوب خدا شدن را برای انسان‌ها مهیا نماید. هدف اصلی این نوشتار ارائه‌ی تصویری از حقیقت و چیستی این تحول کمالی و نیل به جانب خدا در سنت مسیحی، با تکیه بر عهد جدید است.

با بررسی کتاب‌های کلامی و تفسیری و نیز الهیاتی در مسیحیت، به این نکته پی می‌بریم که بیشترین مطالب در باب «قرب به خدا»، تحت عنوان یک موضوع را می‌توان در کتب عرفانی و اخلاقی یافت و این موضوع در نگاه الاهیاتی و کتاب مقدسی توجه اندکی را به خود جلب کرده است. در این کتاب‌ها نیز صرفاً به جایگاه قرب الی الله و راه‌های دستیابی به آن اشاره شده است و در واقع، پرداختن به قرب، مقدمه‌ای برای بحث دیگر، یعنی نحوه‌ی نیل به آن بوده است.

به عنوان نمونه، آگوستین، الهی‌دان معروف قرون وسطی، و نیز بوناوتورا،^۲ قدیس و الهی‌دان قرن سیزدهم میلادی، از کسانی هستند که در کتاب‌هایی نظیر *اعترافات*^۳ و *سفر روح به سوی خدا*^۴ در این زمینه مطالب درخور توجه طرح کرده‌اند. از کسانی که رویکرد اشراقی نیز ندارند، اما به این بحث تحت عنوان «رؤیت سعیده»^۵ و ... توجه کرده‌اند، آکویناس، الهی‌دان قرن سیزدهم با رویکرد فلسفی در *جامع‌الاهیات*^۶ است. وی در چند جای این کتاب، به مناسبت، به رؤیت سعیده، ثمره‌ی غایی قرب در مسیحیت، و راه‌های دستیابی به آن اشاره می‌کند. در کتاب‌های عرفان عملی نیز کسانی نظیر کلیفتون ولترز^۷ در *ابر نادانی*،^۸ و والتر هیلتون^۹ در *نردبان کمال*،^{۱۰} جان کلامکیوس^{۱۱} در *نردبان صعود الهی*،^{۱۲} دیوید پترسون^{۱۳} در *مملوک خدا*،^{۱۴} توماس آکمپیس^{۱۵} در *تشبه به مسیح*^{۱۶} و ... نیز می‌توان با ابعادی از این بحث مواجه شد. نیز در برخی از دائره‌ی المعارف‌های مرتبط با کتاب مقدس و ادیان، مانند مجموعه مقالات کتاب مقدس آکسفورد و دائره‌ی المعارف *نیوکاتولیک* و *میرچا الیاده*، می‌توان ابعادی از بحث را یافت. بخشی از مطالب مربوط به این موضوع را نیز می‌توان در تفسیرهای کتاب مقدس، نظیر *تفسیر الكتاب المقدس*، نوشته‌ی گروهی از الهی‌دانان مسیحی، «*The New Jerome Biblical Commentary*»، نوشته‌ی جیوفری کاپمن^{۱۷}، «*The Interpreter's Bible*»، نوشته‌ی جورج آرتور^{۱۸} و ... جست.

۲. نجات

نجات یکی از موضوعات بسیار مهم در سنت مسیحی است.^{۱۹} نجات آغاز فرآیند کمال است که به تدریج دوام می‌یابد، تا هنگامی که روح‌القدس بر همه‌ی قوای انسان مسلط شود و او را همانند مسیح سازد (۲، ج: ۲). کسی که از گناه نخستین و مرگ ناشی از آن رهایی یافته، مقدمات کمال و نیل به آستان الهی را گذرانده است و هنوز کامل نیست و درگیری روح و جسم همچنان باقی است (غلاطیان، ۵: ۱۶-۱۷).

مطابق الاهیات پولسی، انسان با گناه آدم، گویی دشمن خدا شده است و مسیح با به صلیب رفتن، او را با خدا آشتی داد:

جانبازی مسیح بر روی صلیب و خونی که او در راه ما ریخت همه را با خدا صلح داده است (کولسیان، ۱: ۲۰؛ نیز ر. ک: دوم قرن‌تینان، ۵: ۱۸-۱۹؛ رومیان، ۵: ۱۰-۱۱).

از سوی دیگر، مطابق الاهیات کتاب مقدس، با گناه آدم، طبیعت و سرشت انسان، گناه‌آلود و تباه گردید و با صلیب مسیح، برای او این امکان فراهم شد که از این طبیعت،

اندکی فاصله بگیرد (ر.ک: رومیان، ۵؛ رومیان، ۶: ۳-۴؛ افسسیان، ۲: ۳؛ افسسیان، ۴: ۲۳-۲۴؛ کولسیان، ۳: ۹-۱۰).

۳. تولد تازه

تعبیر دیگر کتاب مقدس از نجات انسان، تولد تازه و حیات جدید و جاودانه است. هدف خلقت نه مرگ که حیات ابدی برای انسان است (۲۵، ج ۱۱، ص: ۴۶۹). الاهیات مسیحی بر این باور است که آدم با گناه خود، مرگ را به جهان آورد، زیرا خدا حیات است و جدا شدن از خدا، یعنی رفتن به سمت گناه، مرگ است (همان، ص: ۵۹)، و عیسی مسیح با صلیب خود، حیات جدید و جاودانه را:

همان طور که به علت گناه آدم، مرگ به این دنیا آمد، در اثر کار نجات بخش مسیح نیز زندگی پس از مرگ نصیب ما شد (اول قرن تیان، ۱۵: ۲۱).

یک گناه آدم موجب شد که عده‌ی بسیاری محکوم به مرگ گردند، در حالی که مسیح گناهان بسیاری را به رایگان پاک می‌کند (رومیان، ۵: ۱۵).

مؤمن پس از اتحاد با مسیح و حضور روح القدس در قلبش نابود نمی‌شود (رومیان، ۸: ۱)، زیرا مسیح سرچشمه‌ی حیات اوست (۲۰، ص ۲۶۰). حیات جدید یعنی رابطه‌ی جدید میان انسان و خدا و میان انسان‌ها با یکدیگر (۲۵، ج ۹، ص: ۴۷۴). این تغییر در موقعیت فرد را مسیحیت «تولد تازه»^{۲۰} می‌نامد؛ تولدی از بالا. فرد در اثر ایمان و سرسپردگی به مسیح، از نو متولد می‌شود (یوحنا ۳: ۳). تولد تازه باعث بازگشت انسان به حالت پیش از گناه و وضع اولیه و دریافت ذات جدید است (۷، ص، ۱۵۱ و ۲۶۵؛ ر. ک: دوم پطرس ۱: ۴). ایمان به مسیح و تولد تازه توسط خدا، به یک معنا در حکم تولد مسیح در وجود شخص مؤمن و ورود مجدد مسیح به جهان است. در تولد تازه‌ی هر مسیحی، خدا ورودی دگرباره را به جهان تدارک می‌بیند تا جهان دست‌خوش آشوب و گناه و اضمحلال را مجدداً احیا نماید و آن را فعالانه از درون منقلب نماید. در واقع، در تجسم الهی در مسیح، که روی کردی نوین برای تجلی عمل کرد الهی در جهان است و در رستخیز مسیح، که عظمت بی‌نهایت قدرت خدا است (افسسیان، ۱: ۱۹)، خدا خود را به مثابه‌ی خدایی زنده و فعال مکشوف می‌کند.

کتاب مقدس اعلام می‌دارد که بدون تولد تازه، خدا ما را نمی‌پذیرد. اصلاحات اخلاقی کافی نیست، ما زایشی نو لازم داریم. عیسی هم مُرد و هم رستخیز یافت. پولس می‌گوید این امر به ما نشان می‌دهد که ما هم باید بمیریم و رستخیز یابیم؛ این است معنای حقیقی تعمید (ر. ک: رومیان، ۶: ۱-۹).

در این جا توجه به این نکته مهم است که این حیات جدید چیزی نیست که پس از مرگ به مؤمن مسیحی برسد. این عطیه‌ای است که او می‌تواند در این جهان از طریق ایمان به عیسی مسیح به دست آورد:

خدا حیات جاودانی به ما داده است، و این حیات در پسر اوست. آن که پسر را دارد حیات را دارد (اول یوحنا، ۵: ۱۱-۱۲).

مؤمن نه فقط به حیات جدید، که به حیات جاودانی می‌رسد. کتاب مقدس در فقرات بسیاری، این حیات جدید را جاودانه و ابدی می‌داند و بر این باور است که چون مسیح، که زندگی انسان‌هاست، ظاهر شود، آنان نیز با وی در جلال و شکوه ظاهر خواهند شد (۲۶ ج ۲، ص: ۹۲۲): حیات جاودانی در سرور ما عیسی مسیح (رومیان، ۶: ۲۲-۲۳).
از روح حیات جاودانی خواهد دروید (غلاطیان، ۶: ۸؛ نیز ر. ک: یوحنا، ۳: ۱۴-۱۵؛ یوحنا، ۱۷: ۱-۳؛ رومیان، ۲: ۶-۷).

۴. عادل شمردگی

از جانب دیگر، در الاهیات پولسی، و به تبع آن در الاهیات مسیحی، همه‌ی انسان‌ها، هرچند خود عمداً گناهی نکرده باشند، در گناه آدم شریک‌اند و بنابراین همه‌ی انسان‌ها از هنگام تولد، فاسق هستند (۳۷، ص: ۱۱۵۱). واژه‌ی مقابل فاسق، عادل است. ایمان به مسیح باعث می‌شود که خداوند آنان را، حتی بدون استحقاق، عادل اعلام کند (۳، ص: ۷۲):

همه‌ی انسان‌ها... می‌توانند از همین راه، یعنی «ایمان به عیسی مسیح» نجات پیدا کنند. زیرا همه گناه کرده‌اند و هیچ‌کس به آن کمال مطلوب و پر جلالی که خدا انتظار دارد نرسیده است. اما اکنون اگر به عیسی مسیح ایمان آوریم، خدا ما را کاملاً بی‌گناه [عادل] به حساب می‌آورد (رومیان، ۳: ۲۲-۲۴).

عادل شمردگی به معنای پاکی از گناه نیست، بلکه به معنای اصلاح رابطه‌ی انسان با خدا است (۱۳، ص: ۳۷۹). بنابراین عادل شمردگی لطف و موهبت رایگان الهی به انسان است، نه این‌که انسان استحقاق آن را داشته باشد (۲۳، ص: ۹۲؛ ۳۷، صص: ۲۸۶-۲۸۷ رومیان، ۳: ۲۴). مطابق این نگاه، شخص، به‌رغم جرمش، رابطه‌اش با خدا خوب می‌شود و نجات می‌یابد (۲۵، ج ۱۰، ص: ۴۸۴).

۵. فرزندى خدا

در نهایت این‌که، در طرح نجات، انسان به مقام فرزندى خدا نائل می‌آید. مطابق الاهیات عهد جدید، گناه نخستین نقطه‌ای سرنوشت‌ساز و دارای تأثیری تکوینی بر کل بشر است.

این گناه باعث تنزل انسان از مقام پسر خدا به عبد خدا شد. به دنبال آن، دو طرح نجات، در قالب دو نوع عهد از جانب خدا برای انسان طراحی شد، که هر دو ناظر به اصلاح رابطه‌ی ناشی از گناه نخستین است و به ترتیب، نقش جریمه و کفاره را برای آن ایفا می‌کند. طرح نخست عرضه‌ی «شریعت» و عهد گرفتن از قوم خدا برای التزام به آن، از طریق ارسال انبیا است. شریعت، که نوعی قصاص بود، متناسب با مقام انسانی است که دیگر پسر خدا نیست،^{۲۱} بلکه دچار سقوط شده و «عبد خدا» شده است (رومیان، ۵: ۱۸؛ غلاطیان، ۳: ۲۳؛ غلاطیان، ۵: ۱-۳). اما شریعت نمی‌توانست کارگشا و موجب رستگاری انسان باشد، بنابراین طرح دوم ارائه شد، که متضمن لطف رایگان خدا (بدون استحقاق انسان) و نیز نوعی عهد جدید با همه‌ی انسان‌ها و نه صرفاً فرزندان ابراهیم است. در این طرح، خداوند فرزند یگانه‌ی خود را برای فدا شدن برای گناهان و بازگشت انسان به فرزندگی خدا می‌فرستد (غلاطیان، ۴: ۴-۷).

انسان، نخست، برای فرزندگی خدا آفریده شده بود، اما گناه آدم باعث از دست دادن این جایگاه شد. مسیح با صلیب خود، گناه آدم را کفاره داد و انسان را از اسارت و بندگی نجات داد و این فرزندگی را به بشر بازگرداند (۲۶، ص: ۸۵۳).

همگی شما به وسیله‌ی ایمان در عیسی مسیح پسران خدا می‌باشید (غلاطیان، ۳: ۲۶؛ نیز ر. ک: رومیان، ۸: ۱۴-۱۷؛ افسسیان، ۱: ۵).

این‌که واقعیت این فرزندگی چیست، در تعبیر پولس به «شبهه پسر خدا و مسیح شدن» (رومیان، ۸: ۲۹)، «سهیم شدن در مسیح» و «اتحاد با او» (غلاطیان، ۳: ۲۷؛ غلاطیان، ۲: ۲۰؛ کولسیان، ۲: ۱۳)، «حضور خدا در انسان» (اول یوحنا، ۴: ۱۵؛ اول یوحنا، ۳: ۲۴) و «حضور روح خدا در انسان» (اول یوحنا، ۴: ۱۳؛ اول یوحنا، ۳: ۲۴) تعبیر شده است.

۶. الگوی آرمانی

مسیح با تجسد در قالب انسان، با ارائه‌ی الگویی آرمانی، مؤمنان به خود را تقدیس نموده، با خود و خدا متحد می‌سازد و آنان را به کمال مطلوب و جایگاه آرمانی‌شان می‌رساند و آنان به صورت «پسر خدا» متشکل می‌گردند (رومیان ۸: ۲۹)، تا همیشه در حضور خدا، «مقدس» و بی‌عیب باشند (افسسیان ۱: ۴)، تا با خدای پدر و پسر «یکی» شوند، چنان‌که آنان یکی هستند (یوحنا ۱۷: ۱۲)، آن وقت «شبهه خدا» و فرزندان کامل خدا خواهند شد؛ هم‌چنان‌که پیروان شیطان «فرزندان معصیت» و «فرزندان غضب» نامیده شده‌اند (افسسیان ۲: ۲-۳).

او در این جا روح خود را در ایمان داران قرار می‌دهد (یوحنا، ۱۶: ۷؛ اعمال، ۲: ۳۳)، به مردم توبه و ایمان عطا می‌کند (اعمال، ۵: ۳۱) و آنان را در کلیسا با روح القدس تعمید می‌دهد (یوحنا، ۱: ۳۳).

به بیان دیگر، کار مسیح دارای دو جنبه است: نخست این که خدا به مؤمنان اعتبار می‌بخشد و منزلت راستی و صداقت می‌دهد و دیگر این که به آنان قدرت می‌بخشد تا درست کارانه زندگی کنند؛ این که آنان مطابق تصویر پسر خدا شوند و در شکوه آینده‌ی او سهیم گردند و در خانواده‌ی الهی حضور یابند (افسیسیان، ۱: ۵) و با خانواده‌ی الهی یکی شوند (۲۳، ص: ۱۰۹۹).

نقشه‌ی غیر قابل تغییر خدا همواره این بوده است که ما را در خانواده‌ی الهی خود به فرزندی بپذیرد؛ و برای این منظور، عیسی مسیح را فرستاد تا جانش را در راه ما فدا کند (افسیسیان، ۱: ۵).

در مسیحیت، انسان جزء خانواده‌ی خدا است و تنها راه داشتن حیات کامل، زندگی همچون عضوی از اعضای این خانواده است. مسیح این رابطه‌ی میان انسان و خدا را آشکار ساخت (۲۵، ج ۹، ۶۷). شاهد بر این امر این است که اولاً خدا طبیعت انسانی به خود گرفت تا انسان از نعمت خدایی برخوردار شود (۵، ص: ۵۶)، ثانیاً خداوند به آنانی که به مسیح ایمان آورند و به مراتب کمال برسند، روح خود را عطا می‌کند. حضور روح القدس در آنان امری حقیقی است نه شاعرانه و تشریفاتی (همان، ج ۱۱، ص: ۵۵). مؤمنان با دریافت روح القدس از خداوند، فرزند خدا می‌شوند (همان، ج ۱۰، ص: ۵۲۷). بنابراین، هدف غایی مسیحیت خداگونه شدن انسان و سهیم شدن او در طبیعت خداوندی است:

وعده‌های بی‌نهایت عظیم و گران‌بها به ما داده شد تا شما به این‌ها شریک طبیعتِ الهی گردید (دوم پطرس، ۱: ۴).

این هر دو معنا را می‌توان در آیه‌ی ذیل دید:

زیرا آنانی را که از قبل شناخت ایشان را نیز پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست‌زاده از برادران بسیار باشد. و آنانی را که از قبل معین فرمود ایشان را هم خواند و آنانی را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید ایشان را نیز جلال داد (رومیان، ۸: ۲۹-۳۰).

پولس معتقد است که مرگ مسیح انسان‌ها را با خدا آشتی می‌دهد و حیات او نجات آنان را تکمیل می‌کند. رستاخیز مسیح برای تکمیل نجاتی که با مرگ مسیح حاصل شد، ضروری است (۷، ص: ۲۳۱). برخی از مفسران مسیحی، با استفاده از سخنان پولس، بر این امر تأکید می‌ورزند که مسیح تنها با مرگ خود باعث نجات انسان نگردید، بلکه با حیات

خود نیز باعث ادامه‌ی نجات پیروانش شد (۷، ص: ۲۶۵). یعنی در واقع مسیح دو کار انجام داد: نخست این‌که با صلیب، وضعیت انسان را در مقابل خداوند تغییر داد، که اسم آن را «عادل‌شمردگی» گویند و دیگر این‌که وضعیت فعلی انسان را نیز تغییر داد و اصلاح کرد، که آن را «تقدیس» خوانند (۳، ص: ۹۲).

۷. تحول کمالی انسان

پس از بیان مقدمات قرب به خدا و زمینه‌ی نیل انسان به جایگاه آرمانی، اکنون نوبت به خود آن جایگاه آرمانی می‌رسد؛ که فرزند خدا و شبیه مسیح شدن است. در مسیحیت، قرب به خدا تحولی وجودی و حقیقی است و مقرب کسی است که استعدادها و نیروهای بالقوه‌اش برای انسان ملکوتی شدن و پیوند با خدا و مسیح بالفعل، شده است؛ هرچند در مسیحیت، این فرآیند از بیرون است. به هر روی، از سعادت و کمال انسان، با تعبیری نظیر «تقدیس»، «اتحاد با خدا»، «اتحاد با مسیح»، «نورانی شدن» و ... یاد می‌شود.

۱.۷. تقدیس

«تقدیس»^{۲۲} بیان تحولی است که برای یک مسیحی در ایمان به خدا و مسیح رخ می‌دهد (۳۴، ص: ۱۳۶). تقدیس بدان معناست که مؤمن برای خدا جدا می‌شود، مسیح را به منزله‌ی قدوسیت خود محسوب می‌کند،^{۲۳} از فساد اخلاقی طاهر می‌شود، پر از روح‌القدس می‌شود (اعمال، ۱۱: ۲۴)، کامل می‌شود (افسسیان، ۴: ۱۳) شبیه به مسیح می‌شود (۷، ص: ۲۷۳)، محبوب خدا شده، وارث شکوه و جلال خدا می‌شود (افسسیان، ۱: ۱۸)، و هدف نهایی مسیح را که نیل انسان‌ها به حیات ابدی آسمانی است، تحقق می‌بخشد (۲، ص: ۴۱۲).

از سوی دیگر، تقدیس به معنای تحول اخلاقی و معنوی و فراخوان انسان‌ها از سوی خدا برای حیاتی با کیفیت کاملاً متفاوت (رومیان، ۱: ۷؛ اول قرنتیان، ۱: ۲؛ اول تسالونیکیان، ۴: ۳-۷)، و جدایی و وقف پیوسته برای بندگی خدا است. زیرا روح، نفس و بدن مؤمنان مسیحی، روح، نفس و بدن مسیح است و باید آن را محترم شمرد و در خدمت بندگی خدا نگاه داشت (اول قرنتیان، ۶: ۲۰؛ رومیان، ۱۲: ۱). کسانی که به فراخوان خدا برای زندگی در محضر او پاسخ مثبت می‌دهند، در تقدس خدا سهیم می‌شوند (۳۲، ص: ۷۱۲).

این کمال، کمال اخلاقی نیست، بلکه مقصود ترسیم نزدیکی به خدا است که بیان‌گر این امر است که انسان‌ها، همچون پرستندگان، از طریق مأموریت مسیح کامل می‌شوند: از آن‌رو که به یک قربانی مقدسان را کامل گردانیده است تا ابدالاباد (عبرانیان، ۱۰: ۱۴).

علاوه بر جنبه‌ی سلبی نجات، که عادل‌شمردگی است و بحث آن گذشت، مرحله‌ی ایجابی نجات نیز برای مؤمنان وجود دارد، که آن را تقدیس خوانند (۳، ص: ۹۲)؛ تقدیس بالاترین درجه‌ی مؤمن است و از منظر پولس، فعل خدا است و عیسی مسیح عامل آن است (۱۲، ص: ۱۲۷). عادل‌شمردگی و تقدیس قابل انفکاک از یک‌دیگر نیستند (۱، ج ۵، ص: ۱۲۱).

قداست به معنای پاکی فکر و عمل از هر نقص و طهارت باطن است که توسط فدی‌هی مسیح محقق می‌شود (۲۳، ص: ۱۲۵۰؛ ج: ۲، ۱: ص: ۱۹۰). در این جاست که خداوند انسان دارای چنین وصفی را برای کار خود به خدمت می‌گیرد. بنابراین همه‌ی مؤمنان تا حدی از قداست برخوردارند، زیرا در خدمت خدا و تحت فرمان او هستند، اما کسانی که تسلیم محض خداوند هستند، از مراتب بالای قداست برخوردارند (۱۸، ج ۲، ص: ۱۲۰۱).

مقدس یعنی بی‌عیب و ملامت (کولسیان، ۱: ۲۲). مقدس مؤمن حقیقی است که مخصوص خدا گشته و همچون پسر محبوب خدا به کمال دست یافته است (همان، ص: ۱۴۱۷). چنین شخصی از حیات کامل مسیحی برخوردار است و زندگی مسیح در او جلوه دارد (۱۳، ص: ۳۸۲).

تقدیس اغلب توسط الاهی‌دانان شامل «تشبه به خدا»،^{۲۴} «تحول»،^{۲۵} «با شکوه شدن»^{۲۶} و «رشد»^{۲۷} است. یا به بیان دیگر، این امور را تحت عنوان تقدیس بیان می‌کنند. تازه شدن، تحول و تقدیس، همه بیان‌گر یک چیز و آن هم همانند مسیح شدن است؛ هرچند کتاب مقدس جایگاه ویژه‌ای برای تقدیس قائل است.

در مسیحیت، خدا مقدس است (یوحنا، ۱۷: ۱۱؛ لوقا، ۱: ۴۹) و مسیح نیز و انسان‌ها با نزدیک شدن به خدا و مسیح، مقدس می‌شوند. قداست مسیح به فرزند خدا بودن و در حضور روح خدا بودن است (لوقا، ۱: ۳۵؛ ۴: ۱). کسانی که شبیه به خدا و مسیح شوند، مقدس می‌شوند و کسانی که بخواهند مقدس شوند، باید همچون مسیح، فرزند خدا شوند و روح خدا در آنان ساکن گردد (باسیم، ۱۹۹۱: ص ۶۱۹). انسان برای دیدن خدا باید آفرینش جدید بیابد. تقدیس شرط اساسی قبول شدن در مصاحبت الاهی است، که از طریق اتحاد با مسیح، از ناحیه‌ی ایمان حاصل می‌شود:

و در پی سلامتی با همه بکوشید و تقدّسی که به غیر از آن هیچ‌کس سرور را نخواهد دید (عبرانیان، ۱۲: ۱۴).

یکی از الاهی‌دانان در تعریف قدیس می‌گوید:

قدیس کسی است که تا حد ممکن به مسیح، بهرغم صعودش به آسمان، همانند شده است. او در خدا مشارکت دارد و به میزان مشارکتش در الوهیت، از نور الاهی برخوردار می‌شود (۵، صص: ۷۴-۷۵).

تقدیس دارای دو بعد منفی و مثبت است. از منظر منفی، زندگی مقدس، پاکی از آلودگی جسم و روح است و از منظر مثبت، بیان‌گر ویژگی و خصلت خداست، بدین معنا که مؤمنان بدانند روح خدا در درون‌شان فعال است تا این‌نوع زندگی متمایز را ممکن سازد و آنان را متحول سازد (۲، ج ۲، صص: ۳۶۶-۳۶۷).

۱.۱.۷. تقدیس توسط خدا، مسیح و روح‌القدس: زندگی مقدس افزودن ویژگی‌ها و خصایص مورد پسند خدا است. در این‌جا خدا امت خود را پرورش می‌دهد تا نشانه‌های زندگی متحول و مقدس را در خود به وجود آورند.

مطابق بیان کتاب مقدس، تقدیس فرآیندی فراتر از بخشش گناهان نیست، بلکه حالت یا موقعیت کسانی است که با تکیه بر مسیح، بخشش خدا را دریافت داشته‌اند. تقدیس به این معنا صرفاً ناشی از ایمان است و پیامد آن سهیم شدن در مقدسان خدا است (۳۴، صص: ۵۵-۵۶).

راه مقدس و کامل شدن نیز کسب فیض از جانب خداست که در آیین کاتولیک، مشخصاً از ره‌گذر آیین‌های مقدس کلیسایی می‌گذرد (همان، ص: ۳۲).

مطابق نگاه تثلیثی مسیحیت، تقدیس نیز فعل خدا در قلب مؤمن است: اما خودِ خدای سلامتی شما را بالکل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن شما تماماً بی‌عیب محفوظ باشد در وقت آمدن سرور ما عیسی مسیح (اول تسالونیکیان، ۵: ۲۳).
و البته فعل مسیح نیز هست:

مسیح هم جماعت را محبت نمود و خویشتن را برای آن داد. تا آن را به غسل آب به وسیله‌ی کلام طاهر ساخته، تقدیس نماید، تا جماعت مجید را به نزد خود حاضر سازد که لگه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد بلکه تا مقدس و بی‌عیب باشد (افسسیان، ۵: ۲۷-۲۵).

تقدیس مسیح، انسان‌ها را برای ملاقات او در شکوه و جلال مهیا می‌سازد. اکنون انسان‌ها می‌توانند مستقیماً و با قاطعیتی که از آن مؤمنان است به خدا نزدیک شوند (۳۲، ص: ۳۶). تنها کسانی می‌توانند به شکوه و جلال مسیح دست یابند که با مسیح تقدیس شده باشند. شکوه و جلال، هدیه‌ی خدا به همه‌ی کسانی است که صلیب پسر او را پذیرفته‌اند (همان، ص: ۵۴). انسان‌ها با او رابطه‌ی ابدی ایمن با خدا دارند و از این طریق، به خدا نزدیک می‌شوند (همان، ص: ۳۶).

از سوی دیگر، مسیحیان از طریق روح القدس در تقدیس حقیقی خداوند سهیم می‌شوند (۲۸، ص: ۵۲). در تقدیس، روح القدس در مؤمن ساکن شده، بر همه‌ی قوای او چیره می‌شود و نفس او را همانند مسیح می‌سازد و اعمالش را مطابق اوامر الهی می‌گرداند (۲، ص: ۳۷۱). روح القدس منشأ حیات روحی در انسان است. اوست که مؤمن را پیوسته همراهی می‌کند تا به کمال برسد و در آسمان و ملکوت وارد شود و به بهره‌ی ابدی فرزند خدا بودن دست یابد (۲۵، ج: ۱، ص: ۲۷۹). کسی می‌تواند مقدس شود که حیات جدید توسط روح القدس بر قلبش وارد شود.

۲.۱.۷. تقدیس توسط انسان: در این‌جا توجه به یک نکته خالی از لطف نیست و آن این‌که مطابق برخی از فقرات کتاب مقدس، تقدیس، برخلاف عادل‌شمردگی، که فقط به وسیله‌ی خداوند انجام می‌پذیرد، هم توسط خدا و مسیح و هم توسط انسان محقق می‌شود. کتاب مقدس بیان می‌دارد که به محض این‌که شخص به مسیح ایمان بیاورد، بدون توجه به رشد روحانی و اهمیتی که به مسائل معنوی می‌دهد، تقدیس خواهد شد (اول قرن‌تیان، ۱: ۲؛ افسسیان، ۱: ۱؛ کولسیان، ۱: ۲؛ عبرانیان، ۱۰: ۱۰). در این‌جا مسیح با فدا ساختن جان خود، مؤمن را تقدیس می‌کند. البته به نظر می‌رسد که در این‌جا مقصود از ایمان، ایمان حقیقی است، چنان‌که برخی از مفسران کتاب مقدس به آن اشاره کرده‌اند (همان: ج ۲، ص ۳۶۲). پولس در اول قرن‌تیان تأکید می‌کند کسانی که حقیقتاً به کلیسای مسیح تعلق دارند در مسیح تقدیس شده‌اند و بنابراین مقدس و در خدمت خدا هستند (۳۴، ص: ۴۶): «آنانی که در اتحاد با مسیح عیسی مقدس خوانده شده‌اند» (اول قرن‌تیان، ۱: ۲). چنان‌که در جای دیگر می‌گوید:

این مسیح بود ... ما را از گناهان مان طاهر نمود [عادل شمرد] و مورد قبول خدا ساخت [تقدیس نمود] (اول قرن‌تیان، ۱: ۳۰).

و در بخش مربوط به انسان، کتاب مقدس از مؤمنان می‌خواهد که از بی‌ایمانان (دوم قرن‌تیان، ۶: ۱۷) و عقاید کاذب (دوم یوحنا، ۱۰-۱۱) و از ذات فاسد خودشان (رومیان، ۶: ۱۳؛ افسسیان، ۴: ۲۵-۳۲) جدا شوند تا به کمال تقدیس دست یابند:

پس ای عزیزان، چون این وعده‌ها را داریم خویشتن را از هر نجاست جسم و روح طاهر بسازیم و قدّوسیت را در خداترسی به کمال رسانیم (دوم قرن‌تیان، ۷: ۱).

پس گناه در جسم فانی شما حکمرانی نکند تا هوس‌های آن را اطاعت نمایید و اعضای خود را به گناه مسپارید تا آلات ناراستی شوند. ... اعضای خود را به بندگی عدالت برای قدّوسیت بسپارید (رومیان، ۶: ۱۲ و ۱۳ و ۱۹).

مثل آن قدّوس که شما را خوانده است، خود شما نیز در هر سیرت مقدّس باشید (اول)

پطرس، ۱: ۱۵).

شاید بتوان این دو تصویر از تقدیس خدا و انسان را این‌گونه جمع کرد که، هرچند در این جا تقدیس عملی است که به وسیله‌ی انسان انجام می‌پذیرد، خدا قبلاً کسانی را که به مسیح ایمان خواهند آورد تقدیس کرده و برگزیده است و اکنون مؤمن خود را تقدیس می‌کند تا به وسیله‌ی خدا به کار برده شود (۷، ص: ۲۷۵).

۳.۱.۷. استمرار و کامل شدن تقدیس: یکی از نکات مهم در تقدیس، استمرار و کامل شدن آن است. عمل تقدیس، برخلاف عادل‌شمردگی، هم یک بار انجام می‌شود و هم در زندگی مؤمنان تداوم می‌یابد و تکمیل می‌شود (۷، ص: ۲۷۵؛ ۲، ج: ۲، ص: ۳۶۷؛ ۳۴، صص: ۱۳-۱۴). هنگامی که مؤمن به طور کامل تسلیم خدا شد، عمل تقدیس قطعی است. در آن هنگام، روح‌القدس اعمال جسم را خواهد کشت (رومیان، ۸: ۱۳) و اطاعت از کلام خدا را در او ایجاد خواهد کرد (اول پطرس، ۱: ۲۲) و ثمره‌ی روح را به وجود خواهد آورد (غلاطیان، ۵: ۲۲-۲۳) و او را برای خدمت به خدا به کار خواهد برد. در آن هنگام، در خداوند رشد کرده (دوم پطرس، ۳: ۱۸)، در محبت ترقی خواهد نمود (اول تسالونیکیان، ۳: ۶) و خود را «از هر نجاست جسم و روح» طاهر خواهد ساخت و «قدوسیت را در خداترسی» به کمال خواهد رسانید (دوم قرنتیان، ۷: ۱) و به صورت مسیح متبدل خواهد شد (دوم قرنتیان، ۳: ۱۸؛ افسسیان، ۴: ۱۱-۱۶). در کتاب مقدس، از کامل کردن قدوسیت و «تکمیل مقدسین» سخن به میان آمده است (دوم قرنتیان، ۷: ۱؛ ر. ک: افسسیان، ۴: ۱۲). هرچند تقدیس کامل و نهایی در دنیا به دست نمی‌آید (۱۸، ص: ۱۲۱۵) و زمانی محقق خواهد شد که مؤمن مسیح را ملاقات کند (۷، ص: ۲۷۸)؛ هنگامی که «کامل آید» و «جزئی نیست» شود (۳۴، صص: ۶۶-۶۷) و این هنگام رجعت مسیح است، که دیگر امکان گناه وجود ندارد و مؤمنان پر از شکوه و جلال خواهند شد. البته این تقدیس غیر از تقدیس در دنیا نیست؛ هرچند بعد آخرتی و آینده‌ی آن است (همان).

تا دل‌های شما را استوار سازد بی‌عیب در قدوسیت به حضور خدا و پدر ما در هنگام ظهور سرور ما عیسی مسیح با جمیع مقدسین خود (اول تسالونیکیان، ۳: ۱۳).
ای حبیبان الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود، لکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود مانند او خواهیم بود، زیرا او را چنان‌که هست خواهیم دید (اول یوحنا، ۳: ۲؛ نیز: اول تسالونیکیان، ۵: ۲۳).

کتاب مقدس معمولاً برای بیان استمرار تقدیس، به‌جای استفاده از تعبیر «تقدیس رو به رشد»،^{۲۸} از تعبیری نظیر «تازه شدن»،^{۲۹} «تحول»^{۳۰} و «رشد»^{۳۱} استفاده می‌کند (۳۴، ص: ۱۳۶).

در نهایت، یک نکته در باره‌ی اصل تقدیس مطرح است و آن این که «تقدیس»^{۳۲} روندی مستمر را طی می‌کند؛ اما این تداوم اختصاص به دنیا ندارد، بلکه در برزخ نیز استمرار می‌یابد. کلیسای کاتولیک، مطابق الاهیات رایج قرون وسطی، و نه کتاب مقدس، بر این باور است که عمل تقرّب و تقدیس پس از مرگ و در برزخ^{۳۳} نیز، که حالت، مکان یا موقعیت پس از مرگ تا هنگامه‌ی داوری نهایی است، دوام می‌یابد. کسانی که با دریافت فیض ایمان از دنیا رفته‌اند، اما از همه‌ی ناخالصی‌ها رهایی نیافته‌اند، به واسطه‌ی دعای مؤمنان، از گناهان صغیره و نیز عقاب گناهان کبیره رهایی می‌یابند و پیش از ورود به ملکوت آسمان و لقای حضرت حق، تطهیر می‌شوند (۳۶، ص: ۱۰۳۴؛ ۲۴، ص: ۱۳۲۲).

۸. اتحاد با خدا

از تعبیر مطرح در مسیحیت، که بیان‌گر جایگاه آرمانی انسان است، از خود به در آمدن و «اتحاد» با خدا است. مطابق اصل وحدت عاشق و معشوق، هرگاه کسی محبوب خدا شود، خدا در او سکنی می‌گزیند و با او یکی می‌شود. اما در مسیحیت، این اتحاد از تعبیر عرفانی فراتر رفته، رنگ و بوی حقیقی می‌یابد. با توجه به زبان وحدت‌انگاره‌ی اناجیل در باب رابطه‌ی خدا و مسیح، در مسیحیت، باور بر این است که کسانی که به عیسی ایمان آورند و به او محبت ورزند، با خدا یکی خواهند شد، یا به بیان کتاب مقدس، خدا و مسیح در آنان سکنی خواهند گزید و آنان در مرگ، قیامت، حیات و مسکن گزیدن مسیح در آسمان سهیم می‌شوند (۱۷، ج: ۲، ص: ۸۵۵).

تعبیر مختلفی برای این اتحاد بیان شده است، نظیر این که «مؤمن در ذات الاهی شریک است»:

تا شما به این‌ها شریک طبیعت الاهی گردید و از فسادی که از شهوت جهان است خلاصی یابید (دوم پطرس ۱: ۴).

و «مؤمن با خداوند یک روح است»:

کسی که با خدا بیوندد، با او یک روح است (اول قرنتیان، ۶: ۱۷).

بسته به نوع تأکید، می‌توان این اتحاد را «اتحاد با مسیح»، «اتحاد با تجلی خدا»، «اتحاد با خدای پدر در مسیح» و یا «اتحاد به واسطه‌ی مسیح» دانست، چنان که مسیحیت بر این باور است که انسان بدون وحی (مسیح) نمی‌تواند کاری بکند. حیات داشتن در مسیح، عبارت از اتحادی پویا با خداوند است (۲۷، ص: ۴). از ویژگی‌های این اتحاد ناگسستگی بودن آن است:

عیسی فرمود: و من به آن ها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آن ها را از دست من نخواهد گرفت (یوحنا، ۱۰: ۲۸).

۱.۸. روی کرد عرفان به اتحاد با خدا

عارفان مسیحی نیز در سیر تاریخی تعبیر خود، از بالاترین مرتبه ی حضور خداوند، به اتحاد با خدا^{۳۴} و سرانجام به اتحاد عرفانی^{۳۵} یاد کرده‌اند (۲۷، ص: ۴). هرچند بحث «اتحاد»^{۳۶} از همان نخست در انجیل یوحنا و نوشته‌های پولس مطرح بوده است، لیکن تا پیش از قرن دوازدهم در غرب، مفهوم اتحاد مقوله‌ای اساسی برای توصیف تجربه ی حضور خدا در حیات دنیا نبود (۱۵، ص: ۱۳۸ به نقل از: ۳۱، ص: ۶۱). «گریگوری کبیر»^{۳۷} بر عرفان شخصی تأکید داشت و اگرچه مفهوم «احد» فوق وجود را از سنت نوافلاطونی اخذ کرد، لیکن خدای پدر را ادراک ناپذیر می‌دانست و به بیش از نوعی ارتباط عاشقانه با پدر، از طریق عیسی قائل نبود. جان کاسین^{۳۸} سنت وحدت‌انگارانه و عرفان غیرشخصی را گسترش داد. آگوستین بر سنت وحدت‌انگاری بیشتر تأکید کرد و به‌رغم سخن به میان آوردن از حضور هر سه اقنوم اب و ابن و روح‌القدس در نفس، واژه‌ی اتحاد را به منزله‌ی مبنای اساسی الاهیات عرفانی خود قرار می‌دهد (همان، ص: ۶۱).

در قرن دوازدهم، موضوع اتحاد با خدا بیشتر مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار گرفت. قدیس برنارد^{۳۹} نقطه‌ی عطفی در بحث اتحاد با خداست. وی در کتاب در باب معرفت خدا،^{۴۰} از چهار مرحله‌ی عروج انسان به سوی خدا سخن راند و اتحاد با خدا را غایت قصوای این سفر دانست (همان، ص: ۶۲).

در قرن سیزدهم، بحث اتحاد و طریق وصول به آن در آثار بوناونتورا،^{۴۱} بزرگ‌ترین الاهی‌دان عرفانی، وضوح بیشتری یافت. مطابق تصویر بوناونتورا، که برگرفته از آگوستین است، خدا در نفس انسان حضور دارد؛ از این‌روست که حقایق را به انسان اشراق می‌کند (۱۰، ص: ۵۵). خدا همواره در نفس انسان دست‌اندرکار بوده و است. بنابراین معرفت بیشتر به واسطه‌ی وحی معلوم می‌شود و باعث مراحل بالاتری از حیات روحانی می‌شود و امکان وحدت و نزدیکی بیشتر نفس با خدا را فراهم می‌سازد (۱۴، ص: ۳۳۸).

آکویناس اتحاد با خدا را به واسطه‌ی فیض امکان‌پذیر دانست:

نفس مخلوق نمی‌تواند ذات خدا را ببیند، مگر آن‌که خدا با فیضش خود را با آن نفس متحد سازد (۲۲، ج ۱، ص: ۵۴ (۱. ۱۲. ۴)).

۲.۸. ازدواج روحانی

یکی از تعبیرهایی که از این اتحاد عرفانی در الاهیات و عرفان مسیحی مطرح است «ازدواج روحانی»^{۴۲} است. عارفان مسیحی غرب توصیه‌ی اورینگن را مبنی بر این‌که کتاب

غزل‌های سلیمان را راهنمای حیات معنوی قرار دهند، به خاطر سپردند. از این‌رو، نیل به خداوند و نزدیکی به او را غالباً با تعابیر مربوط به عروس و داماد بیان می‌کردند (۶، ج: ۳، ص: ۳۲۹؛ ۳۵، ص: ۶۷). برنارد کلروئی در این زمینه می‌گوید:

همین هم‌گونی [عارف با عیسی، کلمه‌ی خدا] است که ازدواج روح با کلمه را ترتیب می‌دهد. هنگامی که روح که در ماهیت مانند اوست، اراده‌اش را نیز مانند او می‌سازد، و همان‌گونه که خود محبوب است، محبت می‌ورزد، عروس وی می‌شود... آیا چیزی از این هم‌گونی لذت‌بخش‌تر است؟ ... این است عقد ازدواج، یک اتحاد کاملاً معنوی و مقدس. خیر؛ تعبیر عقد برای این مورد بسیار ضعیف است؛ آن یک هم‌آغوشی است ...

داماد فقط عاشق نیست بلکه معشوق نیز هست ... خواست خدا این است که به عنوان خداوند از او بترسیم، به عنوان پدر او را احترام بگذاریم و به عنوان داماد عاشق او باشیم. کدام یک از این‌ها بالاتر و شریف‌تر است؟ بی‌شک محبت از همه بالاتر است. بدون محبت، ترس عذاب است و احترام لطفی ندارد ... محبت درجاتی دارد که بالاترین آن‌ها محبت عروس است؛ محبت خالصی که کاسب‌کارانه نیست (همان، ص: ۳۳۰).

۸. ۳. اتحاد با مسیح

آنچه برای الاهیات مسیحی مهم است، اتحاد با مسیح است؛ که پسر خدا، خود خدا و خدای متجسد است. کتاب مقدس اتحاد مؤمن با مسیح را با تمثیل‌های گوناگون، بیان می‌کند؛ نظیر «اتحاد ساختمان و پایه‌ی آن» (افسیسیان، ۲: ۲۰-۲۲)، «اتحاد زن و شوهر» (افسیسیان، ۵: ۳۱؛ مکاشفه، ۱۹: ۷)، «اتحاد تاک و شاخه‌هایش» (یوحنا، ۱۵: ۱-۶)، «اتحاد سر و بدن» (اول قرنتیان، ۶: ۱۵ و ۱۲: ۱۲) و ...

از سوی دیگر، خود این اتحاد به گونه‌های مختلف بیان شده است، نظیر این‌که:

«مؤمنان در مسیح هستند»:

چنان‌که عیسی خود اعلام می‌دارد: بعد از اندک زمانی، جهان دیگر مرا نمی‌بیند و اما شما مرا می‌بینید و از این جهت که من زنده‌ام شما هم خواهید زیست. و در آن روز، شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما (یوحنا، ۱۴: ۱۹-۲۰).

«مسیح در مؤمنان است»:

و اگر مسیح در شما است جسم به سبب گناه مرده است و اما روح به سبب عدالت حیات است (رومیان، ۸: ۱۰؛ غلاطیان، ۲: ۲۰).

پولس درباره‌ی خود، مدعی است که: وقتی مسیح بر روی صلیب مصلوب شد، در حقیقت، من نیز با او مصلوب شدم. پس دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند (غلاطیان، ۲: ۲۰).

«مسیح و خدا در مؤمنان ساکن هستند»:

خدا محبت است و هر که در محبت ساکن است، در خدا ساکن است و خدا در وی (اول یوحنا، ۴: ۱۶).

کسی هرگز خدا را ندید. اگر یک‌دیگر را محبت نماییم، خدا در ما ساکن است و محبت او در ما کامل شده است. از این می‌دانیم که در وی ساکنیم و او در ما، زیرا که از روح خود به ما داده است. ... هر که اقرار می‌کند که عیسی پسر خداست خدا در وی ساکن است و او در خدا» (اول یوحنا، ۴: ۱۲-۱۵).

هر که احکام او را نگاه دارد، در او ساکن است و او در وی (اول یوحنا، ۳: ۲۳). اگر کسی مرا محبت نماید کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و به سوی او آمده نزد وی مسکن خواهیم گرفت (یوحنا، ۱۴: ۲۳).

«مؤمن در مسیح مشارکت دارد» و سهیم است: همه‌ی ما که تعمید گرفته‌ایم جزئی از وجود مسیح شده‌ایم و مسیح را پوشیده‌ایم (غلاطیان، ۳: ۲۷). خدا شما را در حیات مسیح سهیم گرداند (کولسیان، ۲: ۱۳).

این مشارکت بدین معناست که آن انسان گنه‌کار قبلی به صلیب رفت و مُرد و فرد دیگری زنده شد، که مسیح در او حکومت می‌کند (ر. ک: ۸، ج: ۶، ص: ۲۲۱). انسان مؤمن به مسیح از این پس، خودمحور نیست، بلکه مسیح‌محور است و این است معنای مشارکت در مسیح (۲۳، ص: ۱۱۵۸).

الاهیات اصلاحی نیز بر این امر تصریح دارد که ایمان میان روح و مسیح اتحاد برقرار می‌کند؛ همان‌گونه که عروس با داماد پیوند برقرار می‌کند و همچنان که پولس گفته است، به واسطه‌ی همین سرّ، مسیح و روح یک جسم می‌شوند (افسسیان ۵: ۳۱-۳۲). اگر آن‌ها یک جسم‌اند و ازدواج نیز امری واقعی است، پس این کامل‌ترین ازدواج‌هاست (۳۳، ص: ۹۹).

۹. نورانی شدن

از واژگانی که در مسیحیت برای خداوند به کار می‌رود نور است:

خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست (اول یوحنا، ۱: ۵).

بنابراین هر کس به خدا نزدیک‌تر و شبیه‌تر شود، نورانی‌تر می‌شود. راه نیل به خداوند، در هر یک از دو شاخه‌ی شرقی و غربی جهان مسیحیت، طرفدارانی داشت، اما کلیسای شرقی سرانجام راه دیگری را در پیش گرفت که راه خدا به منزله‌ی نور بود. این راه در مواعظ قرن ۴ و ۵ منسوب به ماکاریوس، مرشد صحرای مصر، آشکار شده است.

از سوی دیگر، مطابق دیدگاه مسیحیت، انسان‌ها هنگام تولد، همگی در تاریکی به سر می‌برند، به‌ویژه کفار، که در تاریکی افکارشان (افسسیان، ۴: ۱۸) به سر می‌برند. این خداست که انسان‌ها را از تاریکی به نور خود فرامی‌خواند و از ظلمت خارج ساخته، به ملکوت پسرش در نور وارد می‌سازد:

و پدر را شکر گزارید که ما را لایق بهره‌ی میراث مقدّسان در نور گردانیده است (کولسیان، ۱: ۱۲).

کسانی که در نور گام می‌نهند، می‌توانند به تحول وعده‌ی داده شده‌ی خداوند در ملکوت او امید داشته باشند (متی، ۱۳: ۴۳) و در آن‌جا با آن نور، چهره‌ی منور خدا را ببینند (مکاشفه، ۲۲: ۴). به همین دلیل است که پولس به مردمان توصیه می‌کند که در دستان نور قرار گیرند و در نور قدم زنند و سلاح و سپر نور بر تن کنند (رومیان، ۱۳: ۱۲؛ اول تسالونیکیان، ۵: ۴-۸)، تا با خدا، که نور است، متحد شوند:

خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست. اگر گوییم که با وی شراکت داریم در حالی که در ظلمت سلوک می‌نماییم دروغ می‌گوییم و به راستی عمل نمی‌کنیم. لکن اگر در نور سلوک می‌نماییم، چنانکه او نور است، با یک‌دیگر شراکت داریم (اول یوحنا، ۱: ۵-۷). و کسانی که همچون پسر حقیقی نور زندگی کنند، نور الاهی را متجلی می‌سازند: شما نور عالمید... بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند (متی، ۵: ۱۴-۱۶).

از منظر کتاب مقدس، خدمت به بندگان خدا و محبت به دیگران باعث جذب نور الاهی است: کسی که می‌گوید که در نور است و از برادر خود نفرت دارد، تا حال در تاریکی است. و کسی که برادر خود را محبت نماید در نور ساکن است (اول یوحنا، ۲: ۹-۱۰؛ نیز ر. ک: اول یوحنا، ۱: ۶).

۱.۹. نور متجسد

البته از آن‌جا که در مسیحیت، مسیح خدا است و با خدا یکی است، در بسیاری از تعبیرها ما با خدای متجسد نورانی و کلمه‌ی الاهی مواجه هستیم و سالک با این نور منور می‌شود. بنابراین نفسی که از زیبایی ناگفتنی جلال نور چهره‌ی مسیح کاملاً روشن شده است، به اشتراک کامل در روح‌القدس نائل آمده و قابلیت یافته است که محل عرش خدا باشد. آن نفس کاملاً چشم و کاملاً چهره و کاملاً روح می‌شود و این کار مسیح است که او را می‌راند و هدایت می‌کند و به آن فیض می‌بخشد و آن را با زیبایی معنوی زینت می‌دهد (۱۴، صص: ۳۳۶-۳۳۷). اگر موسی روی کوه سینا نماد ورود عارف به ابر ناشناختنی^{۴۳} است، عیسی که روی کوه تابور در ایالت جلیل تغییر هیئت یافت، نیرومندترین نماد عرفان

نور است. کتاب مقدس در این باره می‌گوید:

شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود. او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله‌ی او ایمان آورند. او آن نور نبود، بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد. آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می‌گرداند و در جهان آمدنی بود (یوحنا، ۱: ۹-۶).

گفت: من نورِ عالم هستم؛ کسی که مرا متابعت کند در ظلمت سالک نشود، بلکه نور حیات را یابد (یوحنا، ۸: ۱۲).

مادامی که در جهان هستم نور جهانم (یوحنا، ۹: ۵).

من نوری در جهان آمدم تا هر که به من ایمان آورد در ظلمت نماند (یوحنا، ۱۲: ۴۶). انسان بدون کمک نور تغییرناپذیر و نامخلوق نمی‌تواند حقیقت را ببیند. انسان در پرتو نور حقیقی، یعنی کلمه‌ای که از آغاز با خدا بوده است، حقیقت را درمی‌یابد. از این‌رو، آگوستین در رساله‌ی «درباره‌ی دین حقیقی»^{۴۴} می‌گوید: این نوری که عقل ما را روشن می‌کند، از حقیقت ازلی نشأت می‌گیرد و بدین ترتیب، ما را هدایت می‌کند. بنابراین نتیجه می‌گیریم که عقل ما با کلمه‌ی ازلی متحد می‌شود، چون بدون کمک نور او نمی‌توانیم چیزی را به نحو حقیقی درک کنیم. بدین‌سان، مؤمنان به مسیح در نور او وارد می‌شوند و همچون پسران نور زندگی می‌کنند: زیرا که پیش‌تر در ظلمت بودید لیکن الحال در سرور نور می‌باشید. پس چون فرزندان نور رفتار کنید (افسسیان، ۵: ۸).

همان‌گونه که جسم خداوند هنگام صعود بر آن کوه جلال یافت و به جلال الاهی و نور بی‌پایان متحول شد، اجسام قدیسان نیز جلال می‌یابند و مانند برق می‌درخشند. جلالی که درون مسیح بود، بر جسم او گسترش یافت و درخشیدن گرفت؛ و به همین شیوه، قدرت مسیح در قدیسان در آن روز بر اجسامشان فروخواهد ریخت (۱۴: صص: ۳۳۶-۳۳۷).

عیسی بدیشان گفت: اندک زمانی نور با شماست. پس مادامی که نور با شماست راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد و کسی که در تاریکی راه می‌رود نمی‌داند به کجا می‌رود.

مادامی که نور با شماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید (یوحنا، ۱۲: ۳۵-۳۶).

این نور نه یک نور صرفاً محسوس است و نه صرفاً یک نماد. این نور همان است که برای موسی هنگام پایین آمدن از طور سینا (خروج، ۳۴: ۲۹) پدیدار شد (۱۴، ص: ۳۳۸).

۱۰. نتیجه

مطابق آنچه گذشت، در مسیحیت، سلوک معنوی و تحول وجودی انسان و تشبه به مسیح، در عهد جدید با تعبیری از قبیل «تقدیس»، «اتحاد با خدا و مسیح» و «نورانی

شدن» بیان می‌شود؛ چیزی که در مجموع می‌توان از آن به تحولی حقیقی و وجودی و کمالی یاد کرد. در این سنت، انسان روزی فرزند خدا بوده و بر صورت او آفریده شده بود، اما به واسطه‌ی گناه نخستین، از خدا دور شده و عقل و اراده‌اش ضعیف و ناتوان و متمایل به شر و بدی شده است. حال، او می‌خواهد متحول شود و به جانب خدا باز گردد و با آشتی و مصالحه با خدا به او نزدیک شود. به همین دلیل، این تحول امری حقیقی است؛ چنین انسانی حقیقتاً سرشتش تغییر می‌یابد و از عبد خدا به فرزندى مجدد خدا می‌رسد و مقدس می‌شود.

از سوی دیگر، رستگاری و سعادت تنها به واسطه‌ی فیض و رحمت خداوند و هدیه‌ی ایمان امکان‌پذیر است و سهم انسان پذیرش این هدیه است (یوحنا، ۳: ۱۵-۱۸؛ اعمال، ۱۶:۳۱). به بیان دیگر، نجات و کمال از جانب خدا و تضمین شده است. انسان با عمل خود هرگز نمی‌تواند شایسته‌ی نجات و رستگاری شود؛ این خداوند است که انسان را با این‌که گناه کار است، رایگان بی‌گناه به حساب می‌آورد و مسیر کمال را برای او هموار می‌سازد. انسانی که الاهیات مسیحی ترسیم می‌کند نیاز به پیامبر و راهنما برای نزدیک شدن به خدا ندارد، بلکه نیاز به منجی دارد. او کسی را می‌خواهد که با فدی‌ه‌ی گناه آدم، او را که از خدا دور است، به خدا نزدیک کند، و چون همه‌ی انسان‌ها اسیر گناه هستند، این فرد نمی‌تواند یک انسان باشد. پس او فرزند خدا است که انسان شد و انسان را نجات داد (۱۲، ص: ۱۲۵). پس در مسیحیت، این کمال و تحول حقیقی، همچون ایمان، امری اعطایی است.

یادداشت‌ها

1 . salvation

کتاب مقدس این نجات را «نجاتی عظیم» می‌داند (عبرانیان ۲: ۳).

2 . Bonaventure

3 . *confessions* 4 . *journey of Mind into God*

5 . Beatific Vision

6 . *Summa Theologia* 7 . Clifton Walters

8. *The cloud of unknowing* 9. Walter Hilton 10. *The ladder of perfection*

11. John Climacus 12 . *The ladder of divine ascent* 13 .David Peterson

14. *Possessed by God* 15 . Thomas A Kempis 16 . *Imitation of Christ*

17 . Geoffrey Chapman 18 . George Arthur

۱۹. موضوع مهمی که در مسیحیت با آن مواجه هستیم، «برپایی ملکوت خدا» است، و نخست با جریان نجات مواجه نیستیم. یحیی تعمید دهنده وعده‌ی برپایی ملکوت آسمان را به مردمان می‌داد: «و در آن ایام یحیی تعمید دهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده می‌گفت: توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» (متی، ۳: ۱-۲). خود عیسی از لحظه‌ی شروع رسالتش این وعده

را تکرار کرد: «از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت: توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» (متی، ۴: ۱۷ نیز: مرقس، ۱۱: ۱۵؛ متی، ۱۶: ۲۸؛ مرقس، ۹: ۱).
 اما در ادامه، ما شاهد جریانی تحت عنوان «نجات» هستیم. ویل دورانت می‌گوید: اعتقاد رایج بر این است که آموزه‌ی «نجات» به عنوان بدیل مناسبی به جای باور تحقق‌نیافته‌ی «برپایی ملکوت آسمان» توسط مسیح، تدبیری بود که توسط پولس رسول، برای جلوگیری از سرخوردگی و روی گردانی مؤمنان نوآیین اندیشیده شد (رک: ۲۱، ج: ۳، ص: ۶۸۹). پولس خود را در نامه به مسیحیان غلاطیه، موعظه‌گر «نجات توسط ایمان به صلیب مسیح» می‌خواند (غلاطیان، ۶: ۱۱).
 البته باید به این امر اذعان داشت که مفهوم «نجات» اختصاص به مسیحیت ندارد و ادیان دیگر و نیز مکاتب فلسفی و سیاسی نیز آن را به کار می‌برند (برای توضیح بیشتر، ر. ک: ۱۹، صص: ۴۲۶-۴۲۷).

20 . Rebirth, Regeneration

۲۱ . در عهد جدید، «آدم» نیز به «ابن الله» متصف شده است؛ در بیان نسب حضرت عیسی هنگامی که به آدم منتهی می‌شود، به دنبال آن واژه «ابن الله» می‌آید. (لوقا، ۳: ۳۸).

22 . Sanctification

۲۳ . کتاب مقدس می‌گوید تقدیس ایمان‌داران از مسیح است، یا به بیانی عیسی تقدس آنان است و به بیان سوم، مؤمن مقدس است، یعنی این قدوسیت به وسیله‌ی ایمان به مسیح حاصل می‌شود، زیرا او قدوسیت مسیح را پوشیده است: «لاکن از او شما هستید در عیسی مسیح که از جانب خدا برای شما حکمت شده است و عدالت قدوسیت و فدا» (اول قرنتیان، ۱: ۳۰).

24 . Likeness to God 25 . Transformation 26 . Glorification

27 . Growth 28 . Progressive sanctification 29 . Renewal

30 . Transformation 31 . Growth 32 . Sanctification

33 . Purgatory شاید با اندکی مسامحه بتوان آن را «پاکیزه‌گاه» نامید؛ جایی که مؤمنان ناخالص برای ورود به ملکوت خدا تطهیر می‌شوند؛ چنان که در عربی آن را «مَطْهَر» می‌نامند (حموی الیسوعی، ۱۹۹۴: ص ۴۶۸).

34- union with God 35- mystical union

۳۶ . «Union». این تعبیر با تعبیر «وصال» در ادبیات عرفانی اسلام کاملاً نزدیک است.

37. Gregory of Nyssa 38. John Cassian 39 . Saint Bernard of Clairvaux

40. *Dedilligendo Deo* 41 . Bonaventure 42 . Spiritual marriage

۴۳ . *Cloud of Unknowing* برگرفته از عنوان کتاب والترز کلیفتون: «*The Cloud of Unknowing*».

44 . De Vera Religione

منابع

۱. ادی، ولیم، (۱۹۷۳)، *الکنز الجلیل فی تفسیر الانجیل*، بیروت: مجمع الكنائس فی الشرق الاردنی.

۲. انس الامیرکانی، جیمس، (۱۸۹۰)، *نظام التعليم فی علم اللاهوت القویم* (ج۲)، قاهره: مطبعه الامیرکان.
۳. بارکلی، ولیم، (۱۹۸۷)، *تفسیر العهد جدید، رساله الرومیة*، قاهره: دار الثقافة.
۴. باسیم، بولس، (۱۹۹۱)، *معجم اللاهوت الكتابی*، بیروت: دار المشرق.
۵. بوریس بویرینکسیوی، (۱۹۹۹)، *معجم اللاهوت الارثوذكسی*، طرابلس، المنشورات الارثوذكسیه مکتبه السائح.
۶. پیترز، اف ئی، (۱۳۸۴)، *یهودیت، اسلام و مسیحیت*، ترجمه حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
۷. تیسن، هنری، (بی تا)، *الاهیات مسیحی*، ترجمه ط. میکائیلان، تهران: حیات ابدی.
۸. جمامه من اللاهوتیین، (۱۹۸۶)، *تفسیر الكتاب المقدس* (ج ۶)، بیروت: النفر.
۹. جورج خضر، (۱۹۸۲)، *المطران، الرؤیه الأرثوذكسیه لله و الانسان*، بیروت: منشورات النور.
۱۰. حبیب اللهی، اکبر، (۱۳۸۸)، *فلسفه بوناونتورا*، تهران: حکمت.
۱۱. حموی الیسوعی، صبحی، (۱۹۹۴)، *معجم الايمان المسيحی*، بیروت: دار المشرق.
۱۲. سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، (۱۳۸۹)، *سرشت انسان در اسلام و مسیحیت*، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۱۳. عزیز، فهیم، (۱۹۸۰)، *المدخل الی العهد جدید*، قاهره: دار الثقافة.
۱۴. کاپلستون، فردریک چارلز، (۱۳۸۷)، *تاریخ فلسفه* (فلسفه قرون وسطی)، ج ۲، ترجمه ابراهیم دادجو، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. کاکایی، قاسم، (۱۳۸۱)، *وحدت وجود به روایت ابن عربی و مایستر اکهارت*، تهران: هرمس ا.
۱۶. *کتاب مقدس*، (۱۹۹۶)، انجمن کتاب مقدس ایران، انتشارات ایلام.
۱۷. المسکین، الاب متی، (۱۹۹۰)، *شرح انجیل القديس یوحنا* (ج۲)، قاهره: دیر القديس انبا.
۱۸. مکدونلد، ولیم، (۱۹۹۸)، *تفسیر الكتاب المقدس للمؤمن*، بیروت: دار الثقافة.
۱۹. مک گراث، آلیستر، (۱۳۸۵)، *درآمدی بر الاهیات مسیحی*، ترجمه عیسی دیباج، تهران: کتاب روشن.
۲۰. واطسون، اندراوس و ابراهیم سعید، (بی تا)، *شرح اصول الايمان*، قاهره، دار الثقافة.
21. Aquinas, Thomas, (2006), *Summa Theologia*, New York: Cambridge University Press.
22. Barton, John and John Muddiman, (2001), *The Oxford Bible Commentary*, New York: Oxford University Press.
23. Bourgeois, Henri, "Purgatory" in: *Encyclopedia of Christian Theology*, VOL. 3, P.1322.
24. Buttrick, George Arthur, (1952), *The Interpreter's Bible: the Holy Scriptures*, (12 Vol), New York: Abingdon Press.

25. Chapman, Geoffrey, 2000, *The New Jerome Biblical Commentary*, London: Oxford.
26. Duper, Louis, (2004), *Unio Mystica, The State and the Experience*, New York: Oxford University Press.
27. Forshaw, B., "Holiness" in: *New Catholic Encyclopedia*, VOL. 7, P. 52.
28. Geffre, Claude, "eternal Life" in: *Encyclopedia of Christian Theology*, VOL. 2, P. 922.
29. Maurer, Armand A. (1965), *Medieval Philosophy*, New York: Random House.
30. Mc Ginn, Bernard and Moshe Idel, (1996), "Love, Knowledge and Unio Mystica in the Western Christian Tradition" in: *Mystical Union in Judaism, Christian and Islam*, New York, Continuum, P. 61.
31. Mc Partlan, Paul, "Holiness" in: *Encyclopedia of Christian Theology*, VOL. 2, P. 712.
32. McGrath, Alister E. (1993), *Reformation Thought*, Massachusetts: Blackwell.
33. Peterson, David, (1995), *Possessed by God, A New Testament Theology of Sanctification*, Michigan: W. B. Eerdmans.
34. Pike, Nelson, (1992), *Mystic Union: an Essay in the Phenomenology of Mysticism*, New York: Cornell University Press.
35. R. J., Bastian, "Purgatory" in: *New Catholic Encyclopedia*, VOL. 11, P. 1034.
36. Rahner, Karl (Ed), (1981), *Encyclopedia of Theology*, London: Burns & Oates.